



۲۰۲۰/۱۱/۱۷



م. اسحاق نگارگر

نگین بر انگشتر خاور

این خزان بی بهار باغ بس درد آور است
شهر اینک در خزان خود کراحت منظر است
نسترن زارش چه گونه غرق در مُرداب شد
تا گلو در برف و باران است اما بی زر است
گرچه می گفتند بی زر باشد و بی برف نی
شهر کابل در میان برف و باران مضطر است
گریه دارد آسمان بر درد بی درمان او
آدم نومید را این گریه تنها یاور است
است این شهر گُل و مُل را شکوه بی نظیر
کابل آری چون نگین و خورش انگشتر است

۱۷ اکتوبر ۲۰۲۰



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)